اسرارِ حج و مناسکِ آن ( 1 ( در قلمرو بلاغت‌

محمد علوي مقدم

حج، در لغت به معناي قصد است و در شرع، عبارت است از انجام مراسم و مناسک خاص، در مکان ويژه و زمان مخصوص و انجام دادن آن بر هر مسلمان، طبق صريح آيات قرآن و سنت واجب است. شيخ طوسي به اسنادي، ذيل آية {وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ} نقل کرده و امام صادق (عليه السلام) هم فرموده است: «هُما مفروضان».( 2 )

قرآن کريم، انجام ندادن حج را، با بودن شرايط، کفر دانسته است؛ {وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ} .( 3 )

حج، وسيلة تقرّب به خدا و يکي از مهم‌ترين شعارهاي اسلام است؛ زيرا در آن، بنا به گفتة شيخ الفقها ـ مؤلف جواهرالکلام ـ «اذلالٌ النفس واتعاب البدنِ» است.( 4 )

آدمي، در اين سفرِ روحاني، ترک لذات نفساني و شهوات جسماني مي‌کند و از مکروهات دوري مي‌گزيند. اين است که مي‌گويند: حج رياضت نفساني و عبادت بدني است و شايد به همين جهت گفته‌اند: «إنّ الحجّ المبرور لا يدلُّه شَيءٌ ولا جَزاءَ لَهُ إلاَّ اْلجَنَّة».( 5 ) که مضمون آن در کتاب «وسائل‌الشيعه»( 6 ) آمده و به قول صاحب جواهر» : «إنّه أفضل مِن عِِتْق سَبعين رَقَبَة»( 7 ) و اين مضمون را شيخ از کتاب «وسائل‌الشيعه» گرفته و روايت از امام‌صادق (عليه السلام) است.( 8 )

حج، پناهگاهي معنوي براي انسان‌هاست؛ زيرا آدمي با فرياد «لَبَّيك، اللّهُمَّ لَبَّيك»، زمزمة عاشقانه و شورانگيز، از عمق روح و روان خود سر مي‌دهد و دردهاي درون

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. برخي از مطالب اين مقاله در سمينار اسلام و مستضعفان در شهر قم به وسيلة نويسنده بحث شد.

2. محمدبن الحسن الحر العاملي، وسائل الشيعه الي تحصيل مسائل الشريعه، تحقيق و تصحيح از: شيخ عبدالرحيم رباني، مکتبةالاسلاميه 1401 هـ . ق. ج 8 ، ص3 ذيل باب وجوب الحج، حديث 1

3 . آل‌عمران: 97

4 . الشيخ محمدحسن النجفي، جواهرالکلام في شرح شرايع الاسلام، بيروت 1981م. الطبعة السابعه، ج17، ص214

5 . مأخذ سابق، ج 17، ص214

6 . وسائل الشيعه، باب 41، ذيل حديث 3، ج 8 ، ص77

7 . جواهرالکلام، ج 17، ص214

8 . وسائل‌الشيعه، ج 8 ، ص84

7

خود را با خداي مهربان در ميان مي‌گذارد و با او راز و نياز مي‌کند و با گوشِ دل، نوازش‌هاي کريمانة «ربُّ البَيتِ» را مي‌شنود. «يَا رَبَّ البَيْت، البَيتُ بَيتُكَ وَالعَبْدُ عَبْدُكَ».

آري، با پناه بردن به خدا، آدمي آرامش روحي مي‌يابد و چون به خدا توکل مي‌کند، براي مبارزه با سختي‌هاي حيات آماده مي‌شود.

کسي‌که حج به‌جا مي‌آورد و مناسک حج را انجام مي‌دهد، بايد در او انقلاب روحي به‌وجود آيد و روح خود را صفا بخشد و به فضايل اخلاقي و کمالات نفساني متجلّي شود.

انسان حج‌گزار بايد افزون بر انجام آداب ظاهريِ حج، به حقيقت نيز واقف گردد و به انجام دادن يک سلسله اعمال اکتفا نکند و بداند که:

{إِنَّ في‏ ذلِكَ لَذِكْرَي‏ لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَي السَّمْعَ وَهُوَ شَهيد} ‌‌.( 1 )

حج‌گزاران بايد از برکاتِ حقايق حج برخوردار گردند و مصداق {...لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ...}( 2 ) شوند و بدانند که کلمة «منافع» در آيه، شامل انواع خيرات است و تمام مسائل مادي و معنوي و دنيايي و آخرتي را در بر مي‌گيرد و سخن معروف پيامبرخدا را در حَجّةالوداع که گفته است: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لآدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ {إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ} وَلَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَي عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلاَّ بِالتَّقْوَي...».( 3 ) در نظر داشته باشد و اتّحاد فکري و ائتلاف قلوب را در نظر بگيرد و بداند که اجتماع عظيم امّت اسلامي، در مکان واحد، که همه از يک کتاب و يک پيامبر پيروي مي‌کنند، مي‌تواند نيرويي شکننده باشد و کوه‌ها را از جا برکند و قدرت‌هاي مخالف را از پا درآورد.

حج‌گزار بايد سير روحي داشته باشد و نه‌تنها سير جسمي. حج بايد جان و روح را حرکت دهد و از خاک‌دان طبيعت به کعبة حقيقت برساند و نه فقط بدن را از مکاني به جده و مکه منتقل سازد. حرکت بايد حرکتِ جوهري باشد و نه حرکت مکاني؛ حرکتي باشد که آدمي را به کمال سوق دهد و روح را تکامل بخشد و آدمي را به کمال برساند. با دست دل استلام حجر نمايد، قلبش در عرفات مقيم گردد و روحش به مشعرِ خدا واصل گردد و سر گوسفند هواي نفس را در قربانگاه ببُرد و

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ق: 37

2 . حج: 27

3 . ابومحمد الحسن‌بن علي‌بن الحسين‌بن شُعبة الحرّاني، تُحَف العقول عن آل‌الرسول، چاپ بيروت، مؤسسة الاعلمي، الطبعةالخامسة 1394 هـ . 1974م ص 30

8

شهوات را از خود دور سازد تا متخلِّق به اخلاق ملکوتي گردد و {إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَالأَْرْضَ حَنِيفاً}( 1 ) را از جان بگويد و روي را از همه‌چيز برگرداند و به خداي فاطر السماوات والأرض رو آورد.

اگر در انجام مراسم حج، به فرض محال، هيچ فايدة اجتماعي و سياسي و اقتصادي وجود نداشته باشد، همين مسألة تسليم شدنِ انسان در مقابل خدا و در نتيجه ارتقاي معنوي و روحي يافتن و به خدا تقرب جستن، خود برترين چيز است؛ {...وَرِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ}.( 2 )

آنچه براي يک مسلمان حايز اهميت است، رضاي خدا و اطاعت از اوست که اگر حالِ خلوص و تسليم کامل در آدمي پيدا شود، سعادتِ ابدي به‌وجود مي‌آيد:

{وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ... }.( 3 )

«چه کسي از حيث بندگي و دين، بهتر است از آنچه که چهرة قلب خود را تسليم خدا کرده و متّصفِ به نکوکاري باشد؟»

فوايد سياسي، اجتماعي و تاريخيِ حج چيزي نيست که بر کسي پوشيده باشد و نداند سفر به سوي خانة خدا؛ يعني سير اِلي‌الله يعني حرکت به سوي صاحبِ‌ِ خانه و نه به خانه. حج در واقع سَيرِ وجوديِ انسان است به سوي خدا. اين است که بايد توجه حاجّ، به آن مقصدِِ عالي باشد تا آنگاه که به ميقات مي‌رسد و لباسِ احرام مي‌پوشد، درک کند که از خودي، بيرون آمده و ترکِ تعيُّنات و تعلُّقات کند تا در نتيجه به آرامش برسد و با ترکِ علايق بتواند در حرم أمْن درآيد؛ {وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً}.

کسي که حج‌ مي‌رود، بايد سالکِ الي‌الله باشد؛ يعني از منازل و شهوات و مشتهياتِ نفساني و لذّاتِ‌جسماني بگذرد و از لباس صفاتِ بشري خود را مُنخَلِع کند و تعيُّناتِ خودي را کنار بگذارد و پرده‌هاي پندار را بِدَرد و به قولِ شيخ محمود شبستري:

مسافر آن بُوَد کو بگذرد زود

ز خود صافي شود چون آتش از دود( 4 )

حج‌رونده، اگر تربيتِ روحاني نيابد و نفسِ او مهذّب نشود، مصداقِ شعر ناصرخسرو واقع شده که گفته است:

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1. انعام: 79

2. توبه: 72

3 . النساء: 125

4 . شرح گلشن راز، ص240

9

رفته و مکه ديده آمده باز

محنتِ باديه خريده به سيم( 1 )

شايد بتوان گفت: قرباني کردن خود رمزي است براي کشتنِ نفس امّاره و از ميان بردنِ انانيّت و خودبيني و کِبر و غُرور. فرمودة حضرت صادق (عليه السلام) هم که گفته است:( 2 ) «وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهَوَي وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ ...»( 3 ) اشارتي به همين معني است.

در حج بايد آدمي از همة عُلْقه‌ها رها شود؛ زيرا در حج، آدمي قصد و آهنگِ خانة خدا مي‌کند؛ يعني در واقع بايد از خانة خويش و از کالبدِ تن و از جسم خاکيِ مادي، به سوي ملکوتِ اعلي رود و به سوي خدا رجعت کند.

اگر معني و مفهوم واقعيِ حج درک شود، معنايِ اسلام درک شده است. بي‌جهت نبود که امام‌علي (عليه السلام) در آخرين ساعاتِ عمر، در وصيّتِ خويش گفت:( 4 )

«وَ اللَّهَ، اللَّهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لاَ تُخَلُّوهُ مَا بَقِيتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا».( 5 )

«شما را به خدا قسم تا زنده‌ايد و جان در تن داريد، از خانة خدا دست نکشيد و آن خانه را از حج‌گزاردن خالي نگذاريد که اگر زيارتِ آن خانه ترک شد، موجوديتِ شما به خطر افتاده و از چشم مي‌افتيد.»

کعبه، يک مجمع ديني‌است براي ايجاد وحدت. دراين مرکزِ بزرگِ ديني، بايد اختلافات حل شود. اين مرکز بايد مرجع رفع اختلافات باشد. اين مجمع ديني، که خدا براي آن احترام خاصّي قائل است، به شخصِ خاصي و خاندانِ ويژه‌اي تعلّق ندارد و از آنِِ دولتِ مخصوصي نيست؛ {جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ...}.( 6 )

کسي جز خدا، مالکِ آن نمي‌باشد. متعلِّق به همة مردم است؛ {جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَالْبادِ}.( 7 ) همة مردم در آن خانه حق دارند. هيچ‌کس نمي‌تواند، ديگري را مانع شود؛ زيرا اين خانه، {مَثابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً...}( 8 ) است و مرکزِ اَمن و مرجعِ امرِ دين براي همة مردم است؛ زيرا کلمة «الناس» يعني «همة مردم» و نه فقط عرب‌ها. اين خانه {مَثابَةً لِلنَّاسِ} است؛ يعني محلّ رجوع همة مردم. مرجع براي همة انسان‌ها.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ديوان ناصرخسرو، تصحيح حاج سيد نصرالله تقوي، ص 260، سطر 8

2 . نقل از: محمدهادي فخرالمحققين، نکته‌هايي از قرآن مجيد، شيراز، چاپ مصطفوي، بدون تاريخ جاپ، ص‌522

3 . يعني: گلوي هواهاي نفساني و آز را ، در هنگام سربريدن قرباني، ببر.

4 . نهج‌البلاغه، چاپ صبحي الصالح، الطبعةالاولي 1980، دار الکتب اللبناني، بيروت، ص422

5 . نهج‌البلاغه، چاپ صبحي الصالح، الطبعةالاولي 1980، دار الکتب اللبناني، بيروت، ص 422

6 . مائده: 98

7 . حج: 25

8 . بقره: 125

10

مسلمان‌ها از اين مجمعِ ساليانه، که فرصتِ بسيار مناسبي است براي ايجاد روابطِ دوستي و برادري، بايد بيش‌ترين استفاده را ببرند و اهدافِ مشترک توجيه شود و معارف مبادله گردد. روابطِ مختلف فرهنگي و تجاري ايجاد گردد و به قول سيد قطب( 1 ) از جملة {مَثابَةً لِلنَّاسِ} چنين استنباط مي‌شود که خداي بزرگ، بيت‌الله را براي همة مردم (= ناس) محلّ عبادت قرار داد که در آنجا به خدا رو کنند و به تدريج از خودپرستي و سودجويي و برتري طلبي به درآيند و با انديشه‌هاي بلند ابراهيم آشنا شوند.

آنان‌که به نامِ وارثان ابراهيم روي اين خانه دست گذاشته‌اند، بايد بدانند که اين خانه نمازگاه و پناهگاه همة مردم است و ويژة گروه و طايفة خاصي نيست و وارثان حق ندارند که ديگران را از ورود بدان باز دارند؛ زيرا اين خانه، بيت‌الله است و نه «بيت أحدٌ من الناس».( 2 )

نکتة جالب توجه اينکه: از آية بعدي؛ {وَإِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً}( 3 ) چنين استنباط مي‌کنيم که وراثتِ خانه بايد با فضيلت( 4 ) و نيکوکاري همراه باشد؛ زيرا ابراهيم پس از درخواستِ {رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً} دعا و درخواستِ ديگري از خدا دارد و از خداوند مي‌خواهد که {وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآْخِرِ...} ،( 5 ) به اهل اين خانه و مردم اين سرزمين؛ مردمي که { مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ} و به روز واپسين ايمان داشته باشند، از ثمرات و روزي‌ها عنايت کن! يعني آنان‌که اهل فضيلت هستند. در واقع ابراهيم (عليه السلام) وراثتِ همراهِ با فضيلت را درخواست کرده است؛ يعني اين نعمت را ويژة اهلِ فضيلت دانسته است.( 6 )

بخش نخستينِ آية 126 سورة بقره؛ {وَإِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً}، در آية 35 سورة ابراهيم، به صورتِ {وَإِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا البَلَد آمِناً} تکرار شده است، با اين تفاوت که در سورة بقره به صورت «بلداً» (بدون الف و لام) و در سورة ابراهيم به شکل «اَلْبَلَد» (با الف و لام) ذکر شده و اين اشارتي به مکة پيش از ساختنِ کعبه، که در آية نخستين،که بلداً بدون الف و لام است و در آية 35 سورة ابراهيم که «البَلَد» گفته شده، اشارتي است به مکة بعدِ از بنايِ کعبه.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سيد قطب، في ظلال القرآن، الطبعة الخامسة، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان در 9 مجلّد 1386هـ . 1967م، ج 1، صص 154 و 155

2 . مأخذ سابق همان جلد و همان صفحه.

3 . بقره: 126

4 . مأخذ پيشين، ج 1، ص 155

5 . بقره: 126

6 . البته، به علت لطف عميم خدا، اين برکات، به غيرمؤمنان هم، که مشمول دعاي ابراهيم نبودند، شامل شده و مي‌شود، منتهي بايد دانست که غيرمؤمن و کافر، از بهره اندک که همان بهرة حيواني مي‌باشد، استفاده خواهد برد و بهره‌اش ثمرات محدود و منقطعي خواهد بود و سرانجام گرفتار عذاب خواهد شد، زيرا دنبالة آية مورد بحث (بقره: 126) قرآن گفته است: {وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً}.

11

به عبارتِ ديگر، در آية نخستين «بلداً» مفعولِ دوم است و «آمناً» نَعْت است براي آن، در صورتي‌که در آية دوم «البَلَد» مفعول اول است و «آمِناً» مفعولِ دوم براي فعل «إجْعَلْ» يا به عبارت ساده‌تر، در آية نخستين، ابراهيم خواسته است که سرزمينِ بي‌آب و علفي به صورتِ «بَلَداً آمناً» درآيد و در سورة ابراهيم، خواسته شده که «بَلَد غَيْر آمِن» محل امن شود.( 1 )

البته بايد توجه داشت که انجام حج و عُمره بايد براي خدا باشد و در به‌جاآوردنِِ اعمال و مراسم حج و عمره، جز تقرُّبِ به خدا، نبايد انگيزة ديگري در کار باشد و تمام اعمال بايد به خاطر خدا انجام گيرد نه براي تظاهر و ريا؛ زيرا قرآن هم بدين نکته اشاره کرده است: {وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...}.( 2 ) کلمة «للهِ» در اين آيه، حايز اهميت است. انجامِ حج بايد خالصاً مُخلصاً لِوَجه الله باشد. عربِ پيش از اسلام، مطابقِ عُرف و عادتِ خود، حج به‌جا مي‌آورد ولي نه براي خدا، بلکه انجام حج در عرب پيش از اسلام، براي تظاهر و فخر فروشي و برآوردن نيازهاي يکديگر و حضور در بازارها و اجتماعات، به جهتِ مصالحِ مادي و شخصي بود. قصد قربتِ به خدا در آن نبود. ليکن اسلام هدف را تغيير داد و حقيقت حج را تبيين کرد و به شيوة ابراهيم (عليه السلام) برگردانيد و مسلمانان را به يادگيري مراسمِ حج تشويق کرد و پيامبر ؟؟؟ گفت: «خُذُوا عَنّي مَنَاسِکَکُمْ».( 3 )

ابوالبَقاء عُکْبَري، برآن است( 4 ) که کلمة «للهِ» در آية مورد بحث، مفعولٌ‌له است و متعلّق به فعل «أَتِمُّوا».

قرآن مجيد دربخش پايانيِ‌آية {الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ...}( 5 ) که وقت حج را در ماه‌هاي معين دانسته و در دنبالة آن بيان کرده که هرکه با احرام و شروع به مناسک حج در آن ماه‌ها، حج را بر خود واجب کند، نبايد با زنان درآميزد و نبايد گناه مرتکب شود و نبايد در حج به جدال برخيزد. نکتة جالب توجه در آية مورد بحث (بقره:197) بخش پاياني آيه است که خداوند گفته است: {وَما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ} ؛ يعني دنبالِ نهي از چيزهاي بد و کارهاي شرّ. خداوند انسان‌ها را به کار خير، تشويق و ترغيب کرده است. در واقع پس ازآنکه خدا انسان‌ها را از کارهاي

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: تاج القراء محمودبن حمزةبن نصر الکرماني از علماي قرن پنجم هجري، اسرار التکرار في القرآن، تحقيق از: عبدالقادر احمد عطا، الطبعةالاولي 1394هـ . 1974م قاهره، چاپ دارالاعتصام ص 22 و نيز رجوع شود به: محمدبن ابي‌بکربن عبدالقادر الرازي، متوفي به سال 666هـ . تفسير أسئلة القرآن المجيد و أجوبتها، تحقيق و مقدمه از: محمدعلي انصاري قمي، چاپ قم، چاپخانة مهر، افست ص 8

2 . بقره: 196

3 . ابوبکر محمدبن عبدالله معروف به: ابن‌العربي، احکام القرآن، تحقيق از: علي محمد البجاوي. چاپ بيروت در چهار مجلّد، ص118

4 . ابوالبقاء عبدالله‌بن الحسين‌بن عبدالله العکبري، متوفا به سال 616هـ . املاءُ مامَّن به الرحمن من وجوه الاعراب والقراءات في جميع القرآن، بيروت، دار الکتب العلمية الطبعة الاولي 1399هـ . 1979م دو جلد در يک مجلّد، ص 85

5 . بقره: 197

12

ناشايست برحذر داشته، بلافاصله به‌کارهاي خوب، تشويق و ترغيب کرده و اگر نگفته است: {وَمَا تَفْعَلُوا مِِنْ شَيْء} چون شامل چيزهاي شرّ هم مي‌شود، بلکه گفته است: {مِنْ خَيْرٍ} آن هم به شکلِ نکره، تا که افادة عموم کند و نوعي تشويق و تحريک به کار خير باشد.

جالب‌تر اين‌که دنبال آيه هم از تقوا سخن گفته و بهترين زاد و توشه را «تقوا» دانسته و عبارت: {وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي} را آورده که به انسان‌هاي حج‌گزار بفهماند علاوه بر انجام مراسم حج، بايد زاد و توشة ديگري، که تقواست، تهيه کنند و از تهية اين زادِ معنوي غفلت نورزند.( 1 )

در پايان آية مزبور، قرآن کريم گفته است: {...وَاتَّقُونِ يا أُولِي الأَْلْبابِ} ؛ «اي صاحبانِ خرد، خداترس شويد و از بيم عذابِ من بترسيد» و به قول ملا محسن فيض،( 2 ) اقتضايِ لُبّ، خشيت و ترسِ از خداست و جالب است که دنبالِ تقوا {فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوي} جملة امري {وَاتَّقُونِ} آمده و خواسته است بگويد: هدفِ اصلي، خداترسي و اطاعت از دستوراتِ خدايي است.

مُعين‌الدين محمدبن محمود نيشابوري، در تفسير خود، که بازمانده از قرن ششم هجري است، چه زيبا به زبان فارسي در تفسير عبارتِ {...وَاتَّقُونِ يا أُولِي الأَْلْبابِ} نوشته است:( 3 )

«و از من، که خداي شما هستم، بترسيد و از خلافِ فرمان من بپرهيزيد، اي خداوندانِ خود و از جُز من، باک مداريد که هرکه خرد دارد، داند که از عاجز باک نبايد داشت و قادر بر کمال خداوندِ زمين و آسمان است، جَلّ جلالُه، پس از وي بايد ترسيد.»

مسلمانان مي‌توانند با طرح‌ريزي صحيح، در کنگرة عظيم حج، يک برنامة اقتصاديِ‌ کامل را پايه‌ريزي کنند و از بيگانگان بي‌نياز گردند؛ زيرا خدايِ بزرگ در آية 198 سورة بقره فرموده است:

{لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَاذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ}.

« گناهي بر شما نيست که در حج، از فضل پروردگار خود برخوردار شويد (در هنگام حج کسبِ معاش کرده و از منابع اقتصاديِ حج بهره ببريد؛ زيرا يکي از فلسفه‌هاي

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . براي آگاهي بيشتر دربارة آية مورد بحث به مآخذ زير مراجعه شود:

الف‌ـ جمال‌الدين مقداد بن عبدالله السيوري، متوفي به سال 826هـ . کنز العرفان في فقه القرآن تحقيق از: شيخ محمدباقر شريف‌زاده، طهران، مکتبةالمرتضوية، 1342ش ـ 1384هـ . ق دو جلد در يک مجلّد ج 1، ص 302

ب‌ـ جواد الکاظمي، مسالک الافهام إلي آياتِ الاحکام، تصحيح از محمدتقي کشفي، طهران، مکتبةالمرتضويه، ج 2، صص197 و 198

ج‌ـ الشيخ مسعود سلطاني، أقصي البيان في آيات الأحکام، بدو تاريخ چاپ، ج 1، صص 372 و 377

دـ ابوالقاسم محمودبن عمر زمخشري، تفسير الکشاف عَنْ حقائق التنزيل وعيون التأويل في وجوه التأويل معروف به: تفسير کشاف، افست تهران، انتشارات، آفتاب در چهار مجلّد ج 1، ص 347

هـ ـ علاءالدين علي‌بن محمدبن ابراهيم بغدادي معروف به: الخازن، تفسير الخازن، مُسمّي به: لُباب التأويل في معاني التنزيل، سال تأليف 735 هـ چاپ مصر، مطبعة مصطفي محمد 7 بخش، در چهار جلد ج 1، ص 154

2 . فيض کاشاني از علماي قرن يازدهم هجري، الصافي في تفسير القرآن، از انتشارات کتابفروشي اسلاميه در 3 مجلد، ج 1، ص 176

3 . معين‌الدين محمدبن محمود نيشابوري، تفسير بصائر يميني، تصحيح دکتر علي رواقي، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، 1359، ص 247

13

حج، پي‌ريزي يک طرحِ‌اقتصادي اسلامي است) و چون از عرفات بازگشتيد در مشعرالحرام خدا را ياد کنيد و سپاس گزاريد که راه را به شما نمود و حال آنکه پيش از آن، شما گمراه بوديد.»

اين آيه، يک حکم دورة جاهلي را (گناه بودنِ داد و ستد در ايام حج) لَغْو کرده و گفته است: در زمانِ مراسم حج، داد و ستد مانعي ندارد؛ زيرا اسلام مي‌خواهد در اين کنگرة عظيم، که تمام مسلمامانان واجب الحجِّ دنياي اسلام در آن گِرد مي‌آيند، علاوه بر فلسفة اخلاقي و جنبه‌هاي سياسي و فرهنگي، اين کنگرة عظيم طرح‌ريزيِ يک اقتصادِ عمومي را براي جهان اسلام بکند و با همکاري و همفکري تمامِ مسلمانان، پايه‌هاي اقتصاديِ‌جوامع اسلامي ريخته شود تا با مبادلاتِ تجاري ميانِ مسلمين، اقتصادِ نيرومندي به‌وجود آيد که مسلمانان از بيگانگان بي‌نياز گردند.( 1 )

ابن عربي نوشته است:( 2 ) سوق عُکاظ ـ مجنَّة ـ ذوالمَجاز، در جاهليت بازارهايي بوده و اعراب جاهلي، در اين بازارها داد و ستد مي‌کردند. بعدها تصور مي‌شد که در اسلام، تجارت در اين بازارها در ايام حج گناه است. اين آيه نازل شد تا معلوم گردد که در زمان حج با انجام مراسمِ حج و اداي واجبات حج، تجارت و داد و ستد، اشکالي ندارد. البته برخي هم گفته‌اند: «إنّ الحجَّ دونَ تجارةٍ أفْضَلُ».

سخن ابن عربي را نويسندة تفسير الخازن هم گفته و افزوده است: «تجارتي که خلل و نقصاني در اعمالِ حج وارد کند، مباح نيست و اولي ترکِ آن تجارت است و حج بدون تجارت اولي است.»

«وقال بعض العلماء أنّ التجارة إنْ وقعت نقصاً في اعمال الحج، لم تکن مباحةً و إن لم تقع نقصاً فيه کانت من المباحات الّتي الأولي ترکها لتجريد العبادة عن غيرها؛ لأنّ الحجَّ بدون التجارةِ أَفْضَلُ وأَکملُ».( 3 )

ابوبکر عتيق سورآبادي، در ترجمة آية مورد بحث مي‌نويسد:( 4 ) «نيست بر شما بزه، بدانچه بجوييد افزونيِ نعمت از خداي شما در سفر حج...»

و سپس در تفسير آيه افزوده است: «اين آيه در شأنِ گروهي آمده که پنداشتند در سفرِ حج، تجارت نشايد که گفتندي آن سفر، خالصاً خداي راست و در آن سفر، طلب دنيا نشايد و تجارت را شأنِ مزدوران و جَمّالان و حَمّالان مي‌دانستند.»

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . في ظلال القرآن، ج 1، ص 283

2 . احکام القرآن، ج 1، ص 135

3 . احکام القرآن، ج 1، ص 135

4 . ابوبکر عتيق سورآبادي، تفسير سورآبادي، ظاهراً در قرن ششم هجري نوشته شده، چاپ عکسي از روي نسخه‌اي کهن، انتشارات بنياد فرهنگ ايران 1353، ج 1، صص 111 و 112

14

نويسندة کتاب «اقصي البيان» هم نوشته است:( 1 ) «در جاهليت، تجارت در وقت حج روا نبود ولي اسلام آن را روا شمرد. البته با توجه به دستور {لا فُسُوقَ وَلا جِدالَ فِي الْحَجِّ... } که بالايِ نفيِ جنس گفته شده است.» وي افزوده است که جملة «أَنْ تَبْتَغُوا» در عبارت «لَيْسَ عليکم جناحٌ أن تبتغوا فضلاً...» در محلّ نصب است، بنا به تقدير «في» و به اصطلاح منصوب به نزعِ خافض است و اصل آن چنين بوده است: «ليس عليکم جُناحٌ في أن تبتغوا فضلاً...».

جَصّاص (متوفاي سال 370 هجري)، در بحث از آية مزبور، نوشته است:

«عرب‌ها پس از اسلام به قياس دورانِ‌ جاهلي، در هنگام حج، تجارت را رها مي‌کردند تا اين‌که آية مزبور نازل شد و تجارت را در هنگام حج روا شمرد.»

جصّاص استدلال کرده به اين‌که در آية 28 سورة حج، کلمة «منافع» در عبارتِ {لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ...} عام است و شامل منافع دنيوي و اخروي مي‌شود و تخصيص ندارد. با توجه به اين‌که آية {وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبا} بخشي از آية 275 سورة بقره نيز عام است و حجاج را مستثني نکرده و دلالت مي‌کند بر اين‌که حج مانع تجارت نيست.( 2 )

دنبالة آية مورد بحث (آية 198 سورة بقره) چنين است:

{...فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ...} ؛ يعني وقتي از عرفات کوچ کرديد، خدا را در مشعرالحرام ياد کنيد.

نويسندة کتاب «لسان التنزيل» نوشته است:( 3 ) «الإفاضة؛ به انبوهي باز گرديدن، {فَإِذا أَفَضْتُمْ} يعني چون به انبوهي باز گرديد.»

ابوبکر عتيق سورآبادي هم نوشته است:( 4 ) «چون به هم باز گردند، از عرفات سوي مُزدلفه و آنگاه باشد که از عرفات به مزدلفه درآيند».

ابن عربي، نوشته است:( 5 ) «افاضه» در لغت، حرکت سريع است و افزوده است که خداوند در قرآن، وقتِ إفاضه و حرکتِ دسته‌جمعيِ از عرفات را مشخص نکرده، ليکن پيامبر (صلّي الله عليه وآله) با عمل خود، آن را بيان کرده است و آن حضرت در عرفات «وقف حَتّي غَربَتِ الشَّمسُ قَليلاً وَذَهَبَتِ الصُّفْرَةُ وَغَابَ الْقُرْصُ».

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . اقصي البيان، ج 1، ص 378

2 . قرآن مجيد پس از اين که در آية: {وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَعَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ} (سورة حج: 27) به ابراهيم دستور مي‌دهد که با صداي بلند به مردم ندا در ده تا مناسک حج به‌جا آورند و قصد خانه کنند. در آية بعدي، خداي بزرگ منافع حج را بر مي‌شمارد و مي‌گويد: {لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلي ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الأَْنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَأَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ} (حج: 38). در اين آيه کلمة "منافع" نکره است و به صورت جمع بيان شده و به طور مطلق ذکر شده و افادة عموم مي‌کند و مي‌تواند هم منافع دنيوي را شامل شود که حوائج گوناگون و نيازمندي‌هاي همگاني را در بر گيرد و هم مي‌تواند منظور از "منافع" منافع اخروي باشد.

کلمة "منافع" نکره آمده تا بر کثرت دلالت کند؛ يعني هم منافع دنيوي را شامل شود و هم اجر اخروي را؛ مانند عفو و مغفرت؛ زيرا عبادت‌ها معنويت ايجاد مي‌کند و انسان مي‌سازد و اثرش در گفتارها و کردارها نمونه مي‌گردد و انسان‌ها به سير فلاح و رستگاري مي‌روند.

از طرفي در اين کنگره بزرگ، اقوام مختلف گرد هم مي‌آيند، اقوامي که معبود همه‌شان يکي است، افکار همه يکسان است، قبلة همه کعبه است، وحدت فکري دارند، وحدت کلمه دارند. در نتيجة اتحاد، مي‌توانند در حل مشکلات اقتصادي يکديگر، ياور هم باشند، مشکلات همديگر را حل کنند و در نتيجه بهره‌هاي مادي نصيب ملت‌هاي مسلمان بشود.

اين است که قرآن به‌طور کلي و مطلق گفته است: {لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ}. تا هر گروهي به حسب استعداد و نياز و دريافت خود، بهره گيرند. براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: في ظلال القرآن، ج 5، ص595

3 . لسان التنزيل (= زبان قرآن) تأليف قرن چهارم يا پنجم هجري، به اهتمام دکتر مهدي محقق، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم 1355هـ .ش، ص 210

4 . تفسير سورآبادي، ج 1، ص 112

5 . أحکام القرآن، ج 1، ص 137

15

بيضاوي در تفسير خود، ذيل {...فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ...} نوشته است:( 1 )

«أفضتم مِن أفضَتَ الماء إذا صَبَبْتَهُ بکثرةٍِ بوده و مفعول فعل «أفَضْتُم» محذوف است و اصلِ آن «أفضتم أنفسَکُم» بوده است. در واقع همان مفهومِ انبوهي و فراواني و لبريز شدنِ از فراوانيِ‌ جمعيت را، بيضاوي نيز باز گفته است.»

ابو السعود هم، در تفسير خود، تقريباً همان مطلب را نوشته و سخن وي چنين است:( 2 ) «فاذا أفضتم من عرفات: اي دفعتم منها بکثرة. مِنْ أفضت الماء: إذا صببته بکثرة».

فاضل مِقداد هم نوشته است:( 3 ) «الإفاضة: الدفع بکثرة من إفاضة الماء وهو صبّه بکثرة».

و اصل جمله «أفَضْتُم أنْفُسَکُم» بوده؛ يعني مفعولِ فعل حذف شده است. وي مي‌افزايد:

«عرفات،( 4 ) نام سرزميني است و به صيغة جمع آمده و مفردِ آن، عرفه است؛ همچون اذرعات( 5 ) و قِنِّسرين( 6 ) که به صيغة جمع آمده و در واقع مُلحقِ به جمع مي‌باشد و مفرد، منظور نظر است.»

وقوف در عرفات در روز عرفه، از واجبات است و رکنِ حج به شمار مي‌آيد و با ترک آن، حج باطل مي‌شود؛ زيرا به گفتة پيامبرخدا (صلّي الله عليه وآله) : «الحجّ عرفَةُ.»( 7 )

قرآن‌کريم نيز وقوف به عرفه را از فرايض حج دانسته و درآية بعد از آية مزبور، گفته است: {ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ}( 8 ) که «افيضوا» به صيغة امري بيان شده با حرف عطف «ثُمَّ» که بر تَراخي دلالت مي‌کند و مستلزم وجود در آن مکان و وقوف در آن سرزمين است؛( 9 ) يعني از همانجا که مردم کوچ مي‌کنند (از عرفات به مشعر و از مشعر به سرزمين منا) کوچ کنيد.

اين آيه، در واقع يک عادتِ جاهلي را نفيِ کرده است؛ زيرا در جاهليت، اشراف در مسيري اختصاصي، کنار از بستر رودي که مردم در آن به سوي مشعر جاري بودند و در حرکت، حرکت مي‌کردند ولي اسلام دستور داد که {أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ}؛ يعني از همانجا که خلق در حرکت هستند، شما هم حرکت کنيد؛ يعني همة مسلمان‌ها بايد در عرفات وقوف کنند و سپس به سوي مشعر بيايند و از آنجا به سوي منا کوچ نمايند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابوسعيد عبدالله بن عمربن محمد شيرازي بيضاوي، متوفي به سال 791 هـ ، "تفسير انوار التنزيل واسرار التأويل" معروف به: تفسير بيضاوي، چاپ مصر، مطبعة مصطفي محمد، ج 1، ص 226

2 . ابوالسعود محمدبن محمد العمادي، متوفا به سال 951 هـ . تفسير ابي‌السعود، المسمّي "إرشاد العقل السليم الي مزايا القرآن الکريم" تحقيق از: محمد محمد عبداللطيف، الطبعة الاولي، 1347هـ ـ 1928م، المطبعة المصريّة بالازهر الشريف بمصر، ج 1، ص 159

3 . کنز العرفان، ج 1، ص 303

4 . عرفات جمع عرفه است و سرزمين مخصوص نزديک مکه را عرفات گويند و روز نهم ذي‌حجه را نيز روز عرفه گويند. در وجه تسميه آن، نويسندة تفسير خازن، در جلد يکم، ص 155 از قول عطاء، نقل کرده که جبرئيل مناسک را به ابراهيم نشان مي‌داد و از او مي‌پرسيد: "عَرِفتَ"؟ او هم مي‌گفت: "عَرِفتُ" و لذا آن مکان را ، "عرفات" گفتند و عرفات محل آگاهي است، همان‌طور که "مشعر" جايگاه شعور است و شعور است که يکي را پليد و ديگري را پاک، يکي را آزادي‌خواه و ديگري را ستمگر مي‌کند. مشعر بر وزن مَفعل از مادة "شعاره" به معناي علامت است؛ زيرا آنجا نشانه‌اي است براي عبادت، آنجا سرزمين شعور و خودآگاهي است، اول بايد شعور باشد تا آدمي به شناخت برسد "سُمّي المشعر الحرام لانّه معلم للعباده" (ر.ک. به: لسان العرب، ذيل مادة شعر)

به مشعر، مزدلفه هم گويند از مادة "اِزدَلَفَ" اي: دَنا. لأنّ الناس يدنو بعضهم إلي بعضٍ.

5 . اَذرعات: ملحق به جمع مؤنثِ سالم است. اسم محلي است در شام. اذرعات جمع اذرعه است. اذرعه جمع ذراع مي‌باشد. براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: شرح ابن‌عقيل برالفيه ابن‌مالک، چاپ مصر، تحقيق محمد محي‌الدين عبدالحميد 1387هـ ـ 1958م، ج1، ص67 و جلد يکم ص51. اوضح المسالک إلي الفية ابن‌مالک، تأليف ابومحمد عبدالله‌ جمال‌الدين‌بن يوسف احمدبن عبدالله‌بن هشام، متوفا به سال 761هـ ، تحقيق از محمد محي‌الدين عبدالحميد، بيروت، الطبعة الخامسه 1966م، ج1، ص51

6 . قِنِسرين: شهري بوده در سوريه ميان حلب و حمص، نزديک عواصم.

7 . به نقل از پاورقي کنزالعرفان، ج 1، ص303

8 . بقره: 199

9 . فاضل مقداد در جلد يکم ص303 کنزالعرفان نوشته است: "...ولا خلاف في وجوبه".

16

مي‌دانيم که حرف عطفِ «ثُمّ» براي تراخيِ زماني است و ترتيب را مي‌فهماند؛ يعني تراخيِ زماني، بَيْن الإفاضتين و مي‌دانيم که «افاضه» به معناي حرکت بعدالوقوف است.

اين دستور، بريکي ديگر از عادات قريشيان، که خود را سرپرستان کعبه مي‌شمردند و فرزندان ابراهيم و براي ديگر عرب‌ها، مقام و مرتبتي قائل نبودند و آنان را به چيزي نمي‌شمردند، خطّ بطلان کشيد.

قريشيان در عرفات وقوف نمي‌کردند؛ زيرا وقوف به عرفات را از محيط حرم بيرون مي‌دانستند و انجام نمي‌دادند ولي قرآن دستور داد که بايد در مراسمِ حج، يک‌نواختي و هماهنگي وجود داشته باشد و مسلمانان همه در يک‌جا وقوف کنند و پس از وقوفِ در عرفات، همگي به سوي مَشعر بيايند و از مشعر به سوي منا، کوچ کنند.

اسلام خواسته است بدين وسيله با اين دستور، انسان‌ها را از خود برتربيني و افکار و خيالاتِ واهي برکنار دارد و با قريشيان که به نَسَبِ خود مي‌باليدند و با مردم ديگر قبايل در يک‌جا، گِرد نمي‌آمدند، مبارزه کند، اين بود که دستور {ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ...} صادر شد؛ زيرا به قول سيد قطب، اسلام نَسَب و طبقه نمي‌شناسد. اسلام همة مردم را يکسان مي‌داند؛ «إنّ الإسلام لا يعرف نسباً ولا يعرف طبقةً، إنّ الناس کلّهم واحدة».( 1 )

و از آنجا که هدف اصلي، انسان‌سازي و پيشرفت و تعالي روحي انسان‌هاست، قرآن مجيد در بخشِ پايانيِ آية مورد بحث، دستور داده که از اين افکار و خيالات نادرستِ جاهلي دوري کنيد و اين عصبيت جاهلي را از خود دور سازيد؛ زيرا حج مي‌خواهد درسِ‌ مساوات و برابري به انسان‌ها بياموزد. اين است که مي‌گويد: {...وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ} از خدا طلب آمرزش کنيد و از گذشتة بد خود پشيمان شويد و از خدا بخواهيد که در شما، اراده‌اي به وجود آورد که گِرد ناشايست‌ها نگرديد؛ زيرا خدا «کثير المغفرة و واسع الرحمة» است.

زجاج (متوفاي سال 311 هجري) ذيلِ عبارت {...وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . في ظلال القرآن، ج 1، ص 288

17

رَحِيمٌ} نوشته است:( 1 ) «سَلُوه أن يغفر لکم مِن مخالفتم الناس في الإفاضة والموقف».

بيضاوي هم در تفسيرش، تقريباً همان مطلب زجاج را نوشته و مضمون آن چنين است:( 2 ) «از جاهاليتِ خود، در تغييرِ مناسک، استغفار کنيد.»

و چه خوب است که انسان‌ها در آن حالت روحاني و در آن شب تاريخي و هيجان‌انگيز (= شب دهم ذي‌حجّه) انديشه و فکر و شعور تازه‌اي در دورنشان ‌به‌وجود آيد و حالتِ آگاهي در آنان پيدا شود، مگر نه اين است که کلمة «مَشْعَر» از مادة «شعور» است و آنجا «مَعْلَم» و نشانه‌اي است از اين مراسم پرشکوه حج که جذبة روحاني و معنوي دارد و محيط بسيار آماده‌اي است براي معرفتِ پروردگار و شناسايي ذاتِ پاک او.( 3 )

معناي لغوي کلمة «افاضه» از جنبة بلاغي در خور اهميت است؛ زيرا کلمة «افاضه» از «أفاضَ الماءُ: إذا صبَّه بکثرةٍ» مي‌باشد و در اين آيه خلق، به رودخانه‌اي تشبيه شده و در واقع قرآن گفته است: هنگامي که اين رودخانة عظيم (= مردم) از سرزمينِ عرفات به جوشش و جريان افتاد، در آستانة مشعرالحرام خدا را به توحيد و تعظيم ياد کنيد؛ «فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ»، آنچنان که خداوند شما را به راه آورد و به راهِ راست، هدايت کرد. «واذکروه کما هداکم»، هرچند که پيش از اين، شما از شمارِ گم‌گشتگان بوديد.( 4 ) «وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّين».

در آيات بعد هم که بخشي از مراسم حج بيان شده، نکات جالب توجهي وجود دارد. آية 200 سورة بقره چنين است:

{فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا وَما لَهُ فِي الآْخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ} .( 5 )

«چون آداب و مناسک حج را انجام داديد، به جاي ياد از پدرانتان، بلکه از آن هم بيشتر، ذکر خدا گوييد. (اعراب جاهلي پس از پايان مراسم حج، مفاخر موهوم آباء و اجدادي خود را برشمردند و به آن‌ها مي‌نازيدند) برخي از مردم دعا مي‌کنند که خدايا! در دنيا به ما بده و در آخرت بهره‌اي ندارند.»

در آية بعدي قرآن مجيد گفته است:

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . زجاج، معاني القرآن و إعرابه، شرح و تحقيق از: دکتر عدالجليل عبده شَلَبي، از منشورات مکتبة العصريه، بيروت ـ صيدا در 2 جلد، ج 1، ص264

2 . تفسير بيضاوي، ج1، ص227

3 . براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: مسالک الأقهام ج 2، ص209

4 . براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: تفسير الخازن، ج 1، ص157

5 . بقره: 200

18

{وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الآْخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النَّارِ}.( 1 )

«دستة ديگر از مردم مي‌گويند: اي خدا! ما را از نعمت دنيا و آخرت، هر دو، بهره‌مند گردان و از عذابِ آتش دوزخ هم نگاه‌دار.»

در اين دو آيه نيز، که بخشي از مراسم حج بيان شده، باز هم هدف اصلي اسلام اين است که انسان‌ها را به ياد خدا اندازد و قلب‌ها را متوجه خدا کند و يک عادت نکوهيدة عربِ جاهلي را از ميان بردارد؛ زيرا عرب جاهلي، براي حج خود رسالتي قائل نبود و از انجام مراسم حج، هدف انساني نداشت. پس از پايان مراسم حج، در اسواق عُکاظ و مجنّه و ذي‌المجاز ـ که تنها براي داد و ستد بود ـ حضور مي‌يافت و در باب مفاخر آباء و اجداد خود سخن مي‌گفت و به انساب خود مي‌باليد ولي قرآن اين عادت نکوهيدة آنان را، پس از پايان مراسم حج، نکوهش کرد و آنان را به ذکر خدا متوجه ساخت و گفت: {فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ...} يعني، آنگاه که مناسک حج را انجام داديد و از عبادات مربوط به حج فارغ شديد، ذکر خدا گوييد؛ زيرا ذکر خداست که آدمي را تعالي روح مي‌بخشد و نه ياد از پدران و اجداد کردن و به آنان باليدن.

در واقع هدف اصلي اين است که ارزش‌ها تغيير يابد و ارزش انسان در داشتن تقوا و پيوند با خدا باشد، نه افتخار به آباء و اجداد.( 2 )

ابن قتيبه (متوفاي سال 276) ذيل بحث از: {فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ...} نوشته است:( 3 ) «در جاهليت پس از فراغ از مراسم حج، اعراب جاهلي از پدران خود ياد مي‌کردند و کارهاي برجسته و نيک آنان را ذکر مي‌کردند «فيقول أحدهم: کان أبي يَقري الضَيْف ويَصِل الرحم ويَفْعَلُ کذا و کذا»

زجّاج نيز در بحث از آية مزبور مي‌نويسد:( 4 ) {...مَناسِكَكُمْ...} اي متعبّداتکم الّتي أمرتُمْ بها في الحجّ. {...فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ...} زجّاج هم موضوع توقف عرب جاهلي را پس از انجام مراسم و مناسک حج و برشمردنِ فضايل آباء و محاسن پدران را بازگفته و توضيحاتي هم افزوده و مثلاً گفته است: کلمة «أشّد» در جملة «أو

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . بقره: 201

2 . براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: في ظلال القرآن، ج1، صص289 و 290

3 . ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تفسير غريب القرآن، تحقيق از: السيد احمد صَقر، دار احياء المکتب العربيه، مصر، 1378هـ ـ 1958م، ص 79

4 . معاني القرآن وإعرابه، ج1، ص264

19

أشدّ ذکراً» محلاً مجرور است؛ زيرا عطف است بر کلمة «ذکر» ماقبل ولي چون غير منصرف( 1 ) است، جرّ آن به فتح مي‌باشد، ليکن دکتر عبدالجليل عبده شَلَبي ـ که کتاب زجّاج را تصحيح کرده و توضيحاتي بدان افزوده است ـ در پاورقي صفحة 264 جلد يکم، نوشته است:

«کلمة أشدّ، در محلّ مفعول مطلق است؛ يعني کملة أشدّ صفت براي مفعول مطلق محذوف مي‌باشد و تقدير آن چنين است: ذکراً أشدّ من ذکرکم آباءکم.»

مکّي‌بن ابوطالب (متوفاي به سال 437 هجري)، تقريباً همان مطلب زجّاج را تکرار کرده و گفته است:( 2 )

کلمة «أشدّ»، در موضع جرّ است؛ زيرا عطف بر کلمة «كَذِكْرِكُمْ » مي‌باشد و جايز است که منصوب باشد بنابر إضمار فعل و تقدير آن، چنين مي‌باشد: «أذکروه ذکراً أشدّ ذکراً من ذکرکم آباءکم».

بنابراين، کلمة «أشدّ»، نَعت است براي مصدر «ذکراً» که در معناي حال است و تقدير آن: «أذکروه مبالغين في الذکر له» مي‌باشد.

ابن‌ عربي هم در بحث از آية مزبور نوشته است:( 3 )

قضاء، يعني به‌جا آوردن و در مورد عبادات آن است که در وقت خود انجام شود و معناي صحيح «{فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ...} يعني: «اذا فعلتم منسکاً من مناسک الحج فاذکروا الله»؛ يعني در موقع احرام، تلبيه و در هنگام رمي، تکبير و در وقتِ قرباني، بسم‌الله گفتن لازم است.

نويسندة کتاب «کنز العرفان» هم در بحث از آية مزبور نوشته است:( 4 )

در اين آيه کلمة «مناسک» جمع است و اضافه شده و افادة عموم مي‌کند؛ يعني به‌طور کلي تمام اعمال حج.

نويسندة کتاب مزبور ـ فاضل مقداد ـ افزوده است که منظور از «ذکر» هم، گواين‌که ذکر لساني است ولي در اصل ذکر قلبي منظور است؛ زيرا ذکر لساني ترجمانِ ذکرِ قلبي است و آگاهي دهندة درون و روح آدمي است و البته به يادِ خدا بودن، بايد مستمر باشد و بندة واقعي نبايد از ياد خدا غافل باشد.

شيخ طبرسي هم ذيل بحث از آية مزبور نوشته است:( 5 )

مناسک جمع منسک است و «المنسک إما مَوْضِعُ النُسُک أو مَصْدرُ جمع لأنّه

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . کلمة "أشدّ" بر وزن افعل است و غيرمنصرف مي‌باشد.

2 . مکي‌بن ابي‌طالب القبسي. مُشکل إعراب القرآن، تحقيق از: ياسين محمد السواس، دمشق 1394، هـ .ق 1974م، ج1، ص 140

3 . احکام القرآن، ابن عربي، ج1، ص140

4 . کنزالعرفان، ج1، صص307 تا 310

5 . امين‌الدين بوعلي الفضل بن الحسن الطبرسي، تفسير جوامع الجامع، مقدمه و تصحيح از: دکتر ابوالقاسم گُرجي، از انتشارات دانشکدة الهيات و معارف اسلامي تهران، اسفند 1347 (جزء اول) وجلد دوم از انتشارات دانشگاه تهران، اسفندماه 1359هـ .ش، ج1، ص112

20

يشتمل علي أفْعالٍ؛ يعني: إذا فرغتم مِن أفعال الحجّ {فَاذْكُرُوا اللَّهَ...} .

علاّمه جواد کاظمي (متوفاي قرن يازدهم هجري)، ضمن بازگفتن مطالب ديگران، خود نيز افزوده است:( 1 )

مناسک جمع «منسک» است که ريشة کلمة «نسک» است. والنسک في الأصل: غاية العبادة وشاعَ في الحجِّ وأعمالِه. اطلاق کلمه بر عبادت، همچون اطلاق مصدر است بر مفعول و در واقع گفته شده است: «إذا فعلتم أفعالکم الّتي کانت عبادة...».

و افزوده است که قرآن در هر موردي مي‌خواهد انسان بسازد و به انسان‌ها درس بدهد و روي همين اصل است که قرآن گفته است: {فَاذْكُرُوا اللَّهَ} ؛ «ارتباط خود را با خداوند قطع نکنيد، هميشه به ياد خدا باشيد.»

شيخ مسعود سلطاني، در بحث از {...فَاذْكُرُوا اللَّهَ...} گفته است:( 2 )

«اين بخش از دستورالعمل قرآني، از آن جهت حايز اهميت است که عرب پيش از اسلام، چون پس از فراغ از حج، به ذکر پدران و اجداد خويش مي‌پرداخت و از جود و دلاوري و حماسه‌آفريني آنان سخن مي‌گفت، اسلام آنان را از چنين تفاخري منع کرد و گفت: {...فَاذْكُرُوا اللَّهَ...} که منظورِ اصلي، ذکر قلبي است. گو اين‌که ذکر زباني هم، ترجمانِ ذکر قلبي است.»

قرآن مجيد، ذکر گويان را به دو دسته تقسيم کرده و متذکّر شده است: «دسته‌اي از اينان، هدفشان از ذکر، اغراض دنياوي است و مي‌گويند: خدايا! در دنيا به ما بده و براي اين دسته {لَيْسَ لَهُمْ فِي الآْخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ}.»( 3 )

دستة دوم کساني هستند که مي‌گويند: «اي‌ خدا! ما را از نعمت‌هاي دنيوي و اخروي بهره‌مند گردان و از عذاب آتش دوزخ، نگهدار.

بد نيست که بدانيم در آية {...فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا وَما لَهُ فِي الآْخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ}.( 4 ) مفعولِ دوم فعل «آتِنا» محذوف است و حذف مفعول در اينجا، از جنبة بلاغي، اهميت دارد و حذف در اين آيه، ابلَغ است؛ زيرا اگر انسان بخواهد تمام خواسته‌هاي خود را بگويد، جمله مُطنَب مي‌شود و مطلب به درازا مي‌کشد و ذکر بعضي از خواسته‌ها نيز، تخصيصِ بدون مُخَصّص مي‌شود. بنابراين، حذف مفعول، ابلَغ است.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مسالک الافهام، ج2، ص215

2 . اَقصي البيان، ج1، صص 383 و 384

3 . بخش پاياني آيه 200، سورة بقره چنين است: {وَما لَهُ فِي الآْخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ}. و خلاق يعني حظ و نصيب و به قول زجاج "الخلاق: النصيب الوافر من الخير". ر.ک: معاني القرآن واعرابه، ج1، ص265

4 . بقره: 200

21

ولي در آية {وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الآْخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النَّارِ}( 1 ) ذکر کلمة «حَسَنَةً» بهترين تعبير است و جنبة شمول دارد و لذا قرآن هم گفته است: {...رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الآْخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النَّارِ...} .

قرآن مجيد در آية بعد( 2 ) (بقره: 203) نيز بخشي از مراسم حج را باز گفته و سرانجام به انسان‌سازي پرداخته است؛ زيرا در پايان آيه، خداي بزرگ دستور داده که ختم مراسم حج بايد با ذکر خدا و تقوا، همراه باشد؛ يعني بايد خدا را در روزهاي معيّني که در اصطلاح، «ايام تشريق»( 3 ) نام دارد و واقعاً روشني‌بخش روح و جان انسان است، ياد کنيد و به ياد او باشيد و ذکر او را بر زبان جاري سازيد.

بخشِ پايانيِ آيه {...واتّقوا الله...} در واقع تحريض و تشويقي است بر مُلازم بودنِ تقوا؛ يعني خدا در ضمن، به انسان‌ها مي‌گويد: اي انساني که آمدي و رنجِ سفر بر خود هموار کردي، سعي کن که تقوا را پيشة خودسازي و با روحي پاک، در آينده نيز از ارتکاب گناه اجتناب کني.

بنابراين مي‌گوييم: بدين وسيله خدا خواسته است که حج‌گزاران داراي روحي پاک از آلودگي‌ها شوند و {...واتّقوا الله...} را شعار خود سازند، اين است که مي‌گوييم: به ياد خدا بودن و ذکر خدا گفتن و در بخش پاياني آيه، از تقوا سخن گفتن و جملة {...واتّقوا الله...} را به کار بردن، از ويژگي‌هاي اسلام است.

اصل حج در اسلام به وسيلة آية {...وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً...}( 4 ) تشريع شده و به‌قول ابن‌‌عربي،( 5 ) آية مزبور بر وجوب حج دلالت مي‌کند؛ زيرا در زبان عربي، وقتي مي‌گويند: «لِفلانٍ علّيَ کَذا» وجوب آن چيز مؤکّدتر شده و اين‌گونه بيان، بليغ‌ترين الفاظ وجوب است و تأکيدي است براي الزام حج.

نويسندة کتاب «اقْصَي البيان» هم بر آن است( 6 ) که: از جملة خبريّه {وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ} امر، مؤکّدتر و بليغ‌تر و شديدتر استنباط مي‌شود تا وقتي که به صيغة امري باشد. از طرفي، جملة اسميه بر دوام و ثبات دلالت مي‌کند و در واقع بايد گفت که مطلب بدين صورت بيان شده است: «حج گزاردن حقي است از آنِ خدا، در عهدة مردم».

در آغاز گفته شده {وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ} ، از اين سخن چنين استنباط مي‌کنيم که

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . بقره: 200

2 . آيه اين است: {وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقي وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ}.

3 . ايام تشريق: عبارت است از روزهاي 11، 12 و 13 ماه ذي‌حجه و چه اسم با مسمايي است؛ زيرا اين ايام روشني‌بخش جان و روح انسان‌هاست و چه بسا انسان‌هايي که در پرتو اين مراسم عالي و ياد خدا بودن، روح و روانشان روشن گردد.

4 . آل‌عمران: 97

5 . احکام القرآن، ج 1، ص 285

6 . اقصي البيان، ج 1، ص 345

22

حج بايد فقط براي خدا باشد و نه چيز و يا کسي ديگر. بي‌مناسبت نيست که بدانيم مطلب به‌طور عموم {عَلَي النَّاسِ} و به صورت جملة اسميه بيان شده و سپس بدان تخصيص داده شده است؛ {مَنِ اسْتَطاعَ} و اين خود دليلي است بر وجوب حج؛ زيرا تفصيل بعد از اجمال است؛ يعني ابهامي است که بعد تبيين شده، يعني جمله در آغاز به صورتِ مُجمل و سپس به تفصيل آمده است و تمام اين‌ها براي مزيد تحقيق و تقرير است. با توجه به اين‌که به قول فاضل( 1 ) مقداد از جملة پاياني آية {وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ} چنين استنباط مي‌شود که خداي بزرگ، ترک حج را از اعظم کبائر شمرده است و در رديف کُفر؛ يعني از ترک حج به کفر تعبير شده که چيزي هم بدتر از آن نيست.

به عبارت ديگر در پايان آيه، به جاي اين‌که مثلاً گفته شود: «مَنْ لَم يَحجّ...» براي تأکيد بيشتر در حج و براي اثباتِ وجوب حج، براي مستطيعي که حج نگزارد، گفته شده است: {وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ}.

هرکس وجوب حج را انکار کند و بدان کافر باشد، «فإنّ الله غنيٌّ عنه وعن حِجِّهِ وَعَمَلِهِ وَعَن جميع خَلْقِهِ».( 2 )

خلاصه اين‌که، عبارت مطلقِ {لِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ} را جملة {مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً} مقيّد مي‌کند و به قول ابوالبرکات ابن الأنباري،( 3 ) کلمة «مَنْ» در جملة «مَنِ اسْتَطاعَ» ممکن است در محلّ جرّ باشد؛ زيرا بدل بعض از کلّ است از کلمة «الناس» و مي‌توان آن را فاعل مصدر مضاف به مفعول؛ يعني «حج البيت» دانست و مرفوع و ممکن است مرفوعيت «من» به سبب مبتدا بودن باشد؛ يعني مَنِ شرطيّه، مبتدا واقع شده و فعل «اسْتطاع» هم در محلّ جزم است به «مَن» شرطيّه و جواب شرط هم محذوف مي‌باشد و تقدير جمله چنين است: «مَنِ استَطاع فعلَيْهِ الحَجُّ».

«هاء» در ضمير «اليه» هم ممکن است به کلمة «حج» برگردد و مي‌توان آن را به «بَيت» برگرداند.

دستورِ {...ولا يَجر منَّکُم شَنآنُ قومِ أنْ صَدُّوکُم عَنِ المسجدِ الحرام أنْ تَعْتَدوا...}( 4 ) بخشي از آية 2 سورة مائده حائز اهميت مي‌باشد و انسان‌ساز و براي

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . کنزالعرفان، ج 1، ص 267

2 . تفسير الخازن، ج 1، ص 325

3 . ابوالبرکات ابن الأنباري، متوفاي سال 577هـ . ـ البيان في غريب إعراب القرآن، تحقيق از دکتر طه عبدالحميد طه در 2 جلد، مصر، الهيئة المصرية العامة للتأليف والنشر، 1389هـ ـ 1969م، ج 1، صص213 و 214

4 . يعني مبادا به خاطر دشمني با گروهي (که شما را در سال حديبيه) از آمدن به مسجدالحرام مانع شدند، وادار به تجاوز و تعدّي شويد.

ولا يجرمنّکم: أي لايحملنّکم: وادار نکند شما را. فعل "يَجرمَنّ"، مؤکد به نون تأکيد است و ريشة آن "جَرَم" و در آيه، دو مفعول دارد؛ مفعول اول "کُم" و مفعول دوم "ان تعتدوا".

23

تعالي روح و فکر انسان‌ها بسيار ضروري؛ زيرا قرآن گفته است: مسلمان نبايد کينه‌توز باشد و حوادث گذشته را در فکر خود، احيا کند و در صدد انتقام برآيد و جالب‌تر اين‌که در بخش پاياني آيه، براي تکميل دستور قبلي، خدا گفته است:

{...وَتَعاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَالتَّقْوي وَلا تَعاوَنُوا عَلَي الإِْثْمِ وَالْعُدْوانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ}.( 1 )

طبقِ اين اصل (= يعني اصلِ تعاون) مسلمان موظف است که در کارهاي نيک، تعاون داشته باشد و نه در کارهاي نادرست، نه در اعمال ستمگرانه و ظالمانه.

متأسفانه، اين اصل در جاهليتِ قرن بيستم وجود ندارد؛ زيرا در مناسبات بين‌المللي، غالباً کشورهاي هم‌پيمان و کشورهايي که با يکديگر منافع مشترک دارند، در مسائل مهم، به حمايت يکديگر بر مي‌خيزند، بدون اين‌که اصل عدالت را رعايت کنند و بي آن‌که ظالم و مظلوم را از يکديگر تفکيک کنند و بدون اين‌که مُحقّ و غير مُحقّ را تشخيص دهند. در صورتي که اسلام به تعاون دستور مي‌دهد و آن نوع از همکاري را مي‌پسندد که در کارهاي خوب باشد و بر مبناي عدل و نه در کارهاي نادرست و برنامه‌هاي ظالمانه و ستمگرانه. اسلام به تعاوني که در برنامه‌‌اي مفيد باشد دستور مي‌دهد و نه در تعاون بر گناه و تعدّي و تجاوز.

و چه خوب است که اين اصل اسلامي، رعايت شود و جوامع، با کساني که در کارهاي مفيد گام بر مي‌دارند، همکاري کنند و نه با ستمگران و متجاوزان.

در آية {إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَالْبادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ}( 2 ) خداوند مزاحمت و مخالفتي که کفار براي مؤمنان فراهم مي‌کردند و مردم را از اطاعت خدا و ورود به مسجدالحرام ـ که عبادتگاه همة مردم است ـ باز مي‌داشتند، بيان مي‌کند و کيفرِ کار اينان را {نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ} دانسته است.

در اين آيه، خدا مسجدالحرام را «خانة مردم» مي‌داند و مي‌گويد: اين نمازگاه و اين محلّ عبادت و اين جايگاه، که محلّ برگزاري اعمال حج هم هست، بومي و غيربومي، شهري و بياباني، خودي و غريبه، در آن، داراي حقّ مشترک هستند و

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . يعني: در راه نيکي و تقوي، تعاون داشته باشيد و در راه گناه و تعدّي همکاري نکنيد و از خدا بپرهيزيد که مجازات او شديد است.

2 . حج: 25

24

کسي حق ندارد خود را صاحب اختيار مسجد بداند؛ زيرا {سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَالْبادِ} ؛ بومي و غيربومي، حق دارند که در آن مسجد، عبادت کنند و کسي را نرسد که ادعاي امتياز کند؛ زيرا خانه، بيت‌الله است و براي همة بندگان خداست.

و به قول سيدِ قطب:( 1 ) «فهو بيت‌الله الذي يتساوي فيه عباد الله فلا يملکه أحدٌ منهم ولا يمتاز فيه أحدٌ منهم». قرآن کريم، آنان که از اين راه منحرف شوند و در آنان اعوجاجي باشد، عذاب دردناک مي‌چشاند. {وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ}.

جلوگيري و ممانعتِ از عبادتِ مردم در مسجد، تعدّي و تجاوز به حقّ خداست؛ زيرا در آيه، کلمة «سبيل» به «الله» اضافه شده و چنين استنباط مي‌شود: آن کس‌که انسان‌ها را از عبادت در مسجدالحرام باز دارد و مانع گردد، آنان را از راه خدا باز داشته و به حقّ خدا تعدّي کرده است.( 2 )

در اين آيه، فعل مضارع «يصدّون» بر فعل ماضي «کفروا» عطف شده، براي بيان استمرار و مراد از فعل «يصدّون» حال و استقبال نيست بلکه استمرار «صدّ» است از راه خدا و لذا عطفِ آن بر فعل ماضي «کفروا» مستحسن است و به قول شيخ طوسي( 3 ) فعلِ مضارع «يصدّون» بر فعل ماضي «کفروا» عطف شده تا بفهماند «وَمِِنْ شَأنهم الصَدُّ» نظير آية {الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ...}.

ابوالبرکات، ابن الأنباري نوشته است:( 4 ) «اگر واو در «و يصدّون» حرف عطف باشد، در اين صورت عطف فعل مضارع بر فعل ماضي حمل بر معني مي‌شود و تقدير آن، چنين خواهد بود: «إنّ الکافرين والصادّين». و چنانچه واو حاليه باشد، تقدير عبارت چنين خواهد بود: «إنّ الذين کفروا صادّين عن سبيل الله».

زمخشري هم ذيل اين آيه، در بحث از «...ويصدّون عن سبيل الله» نوشته است:( 5 ) «أي الصُدود منهم مُستمر دائمٌ» و سپس توضيح داده است که: مثلاً وقتي مي‌گوييم: «فلان يحسن إلَِي الفقراء»، منظور حال و استقبال نيست بلکه قصدِ اصليِ گوينده، استمرار احسان از اوست.

زمخشري در بحثِ از کلمة «الناس» هم نوشته است:( 6 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . في ظلال القرآن، ج 5، ص591

2 . مأخذ سابق، ج 5، صص591 و 592

3 . شيخ الطائفه طوسي، تفسير التبيان، تصحيح و تحقيق از: احمد حبيب قصير العاملي، مکتبة الأمين نجف اشرف، افست بيروت، در 10 جلد، ج 7، صص271 و 272

4 . البيان...، ج 2، ص 173

5 . کشاف، ج 3، ص 10

6 . همان مأخذ و همان صفحه.

25

«ناس، هرکه نام مردم بر او اطلاق شود؛ خواه شهري باشد و خواه بياباني و خواه مقيم باشد و يا غيرمقيم.»

خداي بزرگ، پس از آن‌که يک سلسله احکام و دستوراتي را براي بهبود وضع مردم و نيز آداب و مراسم حج بيان مي‌کند، مي‌گويد:

{ذلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَي الْقُلُوبِ}.( 1 )

«اين است (مراسم و آداب واجب حج) و هرکس شعائر خدا را بزرگ و محترم دارد، بداند که اين (بزرگداشت) صفتي از صفات دل‌هاي باتقواست.»

اضافه شدنِ کلمة «تقوا» به کلمة «قلوب»، حکايت از اين مي‌کند که تقوا امري است معنوي و قائم به دل، و غايت و هدف اساسي از انجام مناسک حج و شعائر آن، تقواست و انجام اين مراسم حکايت از توجهِ به ربّ بيت و صاحبِ‌خانه و اطاعت از او مي‌کند.

و آنگاه که بنده را ظاهراً و باطناً حالت تعظيم فرا گيرد و اخلاص نيت در او به وجود آيد و روح او از ناپاکي‌ها زدوده شود، تعالي روحي در او ايجاد گردد.

و به قول ابن عربي، در جلد سوم، ص 1274 احکام القرآن: چون تعظيم و بزرگداشت از مقولة کارهاي قلبي و دروني است؛ لذا تقوا به «قلوب» اضافه شده؛ زيرا حقيقتِ تقوا، در دل است و چنانچه تقوا در دل جايگزين شد، به ديگر اعضا هم اثر مي‌کند.

هدف اساسي اسلام، در سفرخانة خدا، سَير إلي الله است و حرکت به سوي صاحب‌خانه و نه‌ خانه به تنهايي، و غرض اصلي تهذيب نفس است و تربيت روح و روان. اسلام مي‌خواهد انسان‌ها را بسازد و بگويد سالِک إلي الله بايد مشتهياتِ نفساني و لذّاتِ جسماني را کنار بگذارد و نفس اماره را بکشد و تمام توجّهش به سوي خدا باشد.

پي‌نوشت:

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . حج: 32